

سلام به شما عزیز بزرگوار و همه همراهان عاشق
عجایب مرکب

الله، مولانا، علی مدد که شما بنویسید که هر چه من نوشتم، سیاه مشقی بیش نبود. این سوال شما در سرم می‌چرخید که پرسیدید: چرا با اینکه روی خودتان کار می‌کنید به حضور زنده نمی‌شوید؟ حتماً جایی از کار ایراد دارد. انگار زندگی این سوال را می‌پرسید و خودش هم جوابهایی می‌داد.

یک زمان کار است بگذار و بتاز
کار کوتاه را مکن بر خود دراز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۸۱

چند وقتی بود از خدایت درونم می‌پرسیدم چطور یک زمان کار است و برای من اینقدر دراز و طولانی شده؟ چطور بگذارم و بتازم؟ کلمه تاختن مرا یاد براق حضرت رسول انداخت. این براق که حضرت رسول بر آن سوار شد، چگونه بود؟ خیلی توجه‌ام به این جلب شده بود که بگذار و بتاز. تاختن یعنی کاری بسیار سریع. یعنی سوار شدن بر براق که بزرگان بر آن سوار شدند و فضایی عظیم در آنها باز شد.

خلاصه این حرف‌ها در سرم همانند مهمانی می‌آمدند. که این براق یا مرکب چیست؟ این مرکب چیست؟ می‌دانم فضاگشایی است اما من فعلاً قدرت چنین فضاگشایی را ندارم. من چطور باید به چنین فضاگشایی دست پیدا کنم؟ در همین احوالات در حال خواندن مثنوی بودم که چشمم به این کلمه که دوبار در یک بیت تکرار شده بود خورد: کلمه مرکب. همانند تشنه‌ای بیت را بلعیدم. حضرت مولانا فرمودند:

مرکب توبه عجایب مرکب است
بر فلک تازد به یک لحظه ز پست
مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۶۴

تمام سوالاتم در این یک بیت برایم خلاصه شده بود. بله آن مرکب عجیب آن براق که به یک لحظه می‌تواند در ما فضا را باز کند، توبه است اما توبه‌ای از جنس توبه نصح. چنین توبه‌ای نصیب هر کسی نمی‌شود. راه سخت است و من توشه‌ام کم. از حضرت رسول معنای توبه نصح را پرسیدند. ایشان فرمود: یعنی توبه کننده، توبه‌ای کند و زان پس به سوی هیچ گناهی باز نگردد، چنانکه شیر دوشیده به پستان باز نگردد. و مولانا می‌فرمایند:

هین سوار توبه شو در دزد رس
جامه‌ها از دزد بستان باز پس

مرکب توبه عجاب مرکب است
بر فلک تازد به یک لحظه ز پست

لیک مرکب را نگه می‌دار از آن
کو بدزدید آن قبایت را نهان

تا ندزدد مرکبیت را نیز هم
پاس دار این مرکبیت را دم به دم
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، ابیات ۴۶۳-۴۶۶

حضرت مولانا فرمودند: توبه کردن با فضای گشوده همانند مرکبیت است که به سرعت انقباض را از تو می‌برد و تو را به فضای حضور وصل می‌کند. فقط با مرکب توبه است که می‌توانی فضای حضورت را از دزد که همان من‌ذهنی توست، پس بگیری. به محض اینکه خطا کردی و منقبض شدی با فضای باز توبه کن، در هر حالی هستی فقط توبه کن تا فضا باز

شود. پرسیدم توبه بسیار کردم و متوجه شدم بدون توفیق تو، توبه کردن هم اصلاً امکان ندارد. پس چطور توبه‌ای حقیقی داشته باشم. حضرت مولانا می‌فرمایند:

توبه بی‌توفیق ای نور بلند
چیست جز بر ریش توبه ریشخند؟
-مولانا، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۶۸

خداوند بدون توفیق و جذبۀ تو، من هم همانند نوح و مرد کوهی توبه‌هایم را هربار خواهم شکست. وقتی قضای تو می‌آید بدون تو کاری از دست من بر نمی‌آید و همانند پر کاهی قضای تو مرا با خود می‌برد.

چون قضا آید، نبینی غیر پوست
دشمنان را باز شناسی ز دوست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۹۴

وقتی قضا و قبض می‌آید تو قدرت تشخیص نخواهی داشت پس فقط بگو نمی‌دانم و فضا را باز کن و در برابر آن عظمت احساس نیازت را اعتراف کن، همانند مرده‌ای بمان تا زندگی دستت را بگیرد قبل از آنکه دزد یعنی من‌ذهنی تو جامه‌هایت را یعنی حضورت را ببرد.

چون چنین شد ابتهاال آغاز کن
ناله و تسبیح و روزه ساز کن
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۱۱۹۵

حضرت آدم هم گفت من به خودم ستم کردم و اشتباهش را پذیرفت و توبه کرد. اما من چطور توبه‌ام را نشکنم؟ نوح می‌دانست خطا کارست و تنها راه نجاتش توبه است اما (دایم) توبه‌هایش را می‌شکست. تا اینکه به حضور عارفی رفت:

رفت پیش عارفی آن زشت کار
گفت ما را در دعایی یاد دار
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۳۶

نصوح به آن عارف اعتراف کرد و گفت: گناهکارم، جاهلم به من تعلیم بده، دعایم کن، کمکم کن. احساس نیازش را با تضرع اعتراف کرد. گفت من توبه کردن هم بلد نیستم. پس شیخ دعایی برای نصوح کرد.

سست خندید و بگفت: ای بدنهاد
زآنکه دانی ایزدت توبه دهاد
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۲۴۱

آن شیخ گفت: چون آمدی و اعتراف می‌کنی که که جاهلی، پس انشاله خداوند از فعل زشتت تو را برهاند و به تو توفیق توبه دهد. و دعای شیخ از هفت گردون گذشت و توفیق توبه نصیبش شد.

آن دعا از هفت گردون در گذشت
کار آن مسکین به آخر خوب گشت

کان دعای شیخ نه چون هر دعاست
فانی است و گفت او گفت خداست
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، ابیات ۲۲۴۳-۲۲۴۴

پس براق توبه را زمانی می‌توانی، سوار شوی و در یک لحظه زنده شوی که پیر تو را دعا کند، آن دعا همین کتابهای مثنوی و نوشته‌های بزرگان و برنامه گنج حضور و صحبت‌های آقای شهبازی‌ست. بزرگان همه نور الهی هستند چون در او فنا شده‌اند. حرفی نمی‌زنند جز آنکه به آنها وحی شود و بر دلشان می‌آید. و زمانی ما را دعا می‌کنند که اعتراف به مجرم بودن و جاهل بودن خود می‌کنیم و خم می‌شویم تا توبه ما از گناهانمان برای ما براق شود.

خویش مجرم دان و مجرم گو مترس
تا ندزدد از تو آن استاد درس

چون بگویی جاهلم، تعلیم ده
این چنین انصاف از ناموس به
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، ابیات ۱۳۸۷-۱۳۸۸

با سپاس
- لیلا از استرالیا